bookroom.ir

نسرین بهای

سفر به سرزمین هوای



ادامه

مترجم: قاسم فتحی

درباره‌ی سونیا نمر



سونیا نمر کمتر از ده سال بعد از روزهای پرالتهابی به دنیا آمد که فلسطینی‌ها اسم‌شان را گذاشته‌اند «روزهای نکبت». در این روزها، هم‌وطن‌های سونیا برای اولین بار حس و حال بی‌وطنی را تجربه کردند. شهری که سونیا نمر در آن به دنیا آمد، جنین، از شهرهای قدیمی فلسطین است. سونیا نمر در بیست‌سالگی به خاطر تلاش برای نجات همین شهری که دوستش داشت به زندان افتاد. وقتی در زندان بود، تصمیم گرفت از سفر و زندگی برای نوجوان‌ها بنویسد. رشته‌ی دانشگاهی سونیا نمر تاریخِ شفاهی است؛ رشته‌ای که اتفاق‌های مهم را از چشم آدم‌های معمولی می‌بیند. او بعدها برای تمام کردن درسش به انگلستان رفت و در سی‌ویک‌سالگی، وقتی کاری پاره‌وقت در یکی از موزه‌های انگلستان داشت، اولین کتابش را به زبان عربی منتشر کرد. کشوهای میز تحریر و قفسه‌های کتاب‌خانه‌ی سونیا نمر پر از تندیس‌ها و تقدیرنامه‌هایی به چندین زبان متفاوت است. کتاب سفر به سرزمین‌های غریب بخشی از برنامه‌ی مطالعاتی مدارس امارات است. بیشتر کتاب‌های سونیا نمر در فهرست هیئت بین‌المللی کتاب جوانان قرار دارند. او در سال ۲۰۱۹ نامزد جایزه‌ی آسترید لیندگرین شده و بعضی از کتاب‌هایش مدال کارنگی را از انجمن کتابداران کودک گرفته‌اند. سونیا نمر بعد از گرفتن مدرک دکتری به کشورش بازگشت و در همان شهر تاریخیِ جِنین استاد دانشگاه برزیت شد؛ استادی که تصویر تازه‌تری از فلسطین پیش چشم دانشجوها و خواننده‌های کتاب‌هایش می‌گذارد.



فهرست

درباره‌ی سفر به سرزمین‌های غریب ۱۳

زنی که از زیر خاک پیدا شد ۱۷

یک | پنجاه سال سیاهی و نفرین ۲۱

دو | زنِ غریب و کتاب‌هایش ۳۱

سه | راز درخت مقدس ۴۳

چهار | مردی که بوی جسد می‌داد ۵۱

پنج | حکایت مرگ زنی با لباس ابریشم ۶۳

شش | می‌خواهم دریانورد باشم ۸۳

هفت | به دنبال فرشته‌ی سیاه ۹۷
هشت | دلتنگی در جِنُوا ۱۰۹
نه | بعد از آن همه زخم ۱۲۱
ده | ستاره‌ی صبح و فاتح دریا ۱۳۳
یازده | قمر صدایت کنم یا عجیب ۱۵۱
دوازده | صبح روز سی ام برگرد ۱۷۹
سیزده | گمشده‌ام در جزیره‌ی سیلان ۲۰۵
چهارده | آخرین ماجراجویی ۲۲۳



مقدمه‌ی مترجم

ماجراجویی آدم‌ها همیشه برایم حسرت‌برانگیز است؛ آدم‌هایی که تصمیم می‌گیرند به هر دلیلی دور ثبات‌شان را خط بکشند و زاروزندگی‌شان را بردارند و بروند یک گوشه‌ی دیگر تا از نو شروع کنند. من برای همه‌ی ماجراجوها هورا می‌کشم و راستش همین موضوع خیلی آزارم می‌دهد. دلیلش واضح است: خودم انگار هرکاری هم بکنم نمی‌توانم شبیه‌شان باشم. نمی‌توانم خطرکنم. قدرتش از من گرفته شده. حتی باید بگویم از این‌که از اول شروع کنم و با آدم‌های تازه‌ای آشنا شوم می‌ترسم، دلهره دارم. از آن طرف، روزبه‌روز هم انگار ماجراجوییْ سخت‌ترمی‌شود و بیشتر آدم‌ها ترجیح می‌دهند همان چیزی یا همان جایی که هستند را سفت و محکم بچسبند.

این حسرت البته برای من دلیل دیگری هم دارد: این‌که نزدیک ده سال است لباس کارمندی تنم می‌کنم و می‌روم اداره و شب دوباره برمی‌گردم خانه. آن وسط‌ها کمی با دوستانم غرمی‌زنم، رؤیاهای شکست‌خورده‌ام را مرور می‌کنم و دوباره برمی‌گردم پشت میزم.

این سال‌ها بیشتر از هر چیز به این فکر می‌کنم اگر دخترم بزرگ شود و بپرسد «تو چه ماجراهایی را از سر گذرانده‌ای؟» فقط می‌توانم بگویم صبح‌ها بلند شده‌ام، پای دستگاه ثبت ورود و خروج کارکنان انگشت زده‌ام، پشت میزم نشسته‌ام و شب دوباره به خانه برگشته‌ام. آخرش هم شاید برای این‌که ضایع نشوم، همان‌جا، یکی دو خاطره‌ی دوری را که خودم قهرمان‌شان بوده‌ام با آب‌وتاب برایش تعریف کنم تا باز دوباره چند سال دیگر همین سؤال را بپرسد. راستش از همین حالا تصور چنین پرسشی برایم وحشتناک است.

نزدیکِ یک سال، *سفر به سرزمین‌های غریب* را با همین حسرت می‌خواندم و صفحه به صفحه به دل و جرئتِ شخصیت اصلی‌اش، قمر، بلند بلند آفرین می‌گفتم. به این‌که چطور برای رفتن به کشورهای مختلف خودش را به آب و آتش می‌زند، از همراهی با غریبه‌ها نمی‌ترسد و برای نجات از هر خطری می‌تواند خیلی زود نقشه‌ای بکشد. قمر فقط ماجراجویی نمی‌کند بلکه در کنار دوست داشتن وطنش فلسطین، در کنار دوری از خواهر و از دست دادن پدر و مادرش، به تجربه‌ی کمیابی دست پیدا می‌کند که شاید در نگاه اول خیلی ساده و حتی بی‌اهمیت به نظر برسد ولی برای کمتر کسی ممکن باشد. قمر می‌تواند از معنای زندگی سر در بیاورد، خودش را پیدا کند، خودش را بشناسد و هر بار به فراخور موقعیتی که در آن گرفتار شده، به اعماق زندگی برود و در خوشبختی یا تیره‌بختی غوطه‌ور شود. سفر کردن قمر را مالامال از زندگی می‌کند و به او اعتمادبه‌نفس می‌دهد. قمر بارها مسیری تازه را آغاز می‌کند اما همیشه می‌داند زندگی گوهری کمیاب است که باید با تمام وجودش از آن مراقبت کند.

قمر زندگی را در همین جنب‌وجوش و بی‌قراری می‌بیند. به جز مسیر، نه مبدأ برایش اهمیتی دارد و نه مقصد. وگرنه می‌توانست تک‌وتنها در همان روستای نفرین‌شده تا ابد زندگی کند و بدون هیچ تجربه‌ای هم از دنیا برود. البته همه‌ی آدم‌های بزرگ و خوش‌فکر همیشه اهل سفر نیستند. مثلاً می‌گویند حافظ، شاعر بزرگ ایرانی، جز سفری کوتاه به یزد و سفری بی‌سرانجام به جزیره‌ی هرمز باقی زندگی را در زادگاهش گذرانده است.

اما قمرِ قصه‌ی ما از آن آدم‌هایی است که فداکاری را، عشق را، ظلم و ستم را، غربت را، غم و اندوه را و دوست داشتن را در سفر تجربه می‌کند. هر لحظه‌ی داستان قمر ماجرایی دارد و آدم‌های مختلفی مدام می‌آیند و می‌روند. او با دزدان دریایی همسفر می‌شود و می‌فهمد دزدان دریایی فقط برای ثروت یا هیجان نیست که سال‌ها در دریا زندگی می‌کنند بلکه این هم شکلی از زندگی است و هر کسی در دنیا، درست یا غلط، طوری‌که می‌خواهد زندگی می‌کند.

این جمله را احتمالاً یا خودتان بارها به زبان آورده‌اید یا آن را از خیلی‌ها شنیده‌اید: «دلم می‌خواهد طوری که می‌خواهم زندگی کنم.» ولی مگر می‌شود بدونِ تجربه، شکلی از زندگی را انتخاب کرد؟ بدون این‌که شکل‌های دیگر زندگی آدم‌های دور یا نزدیک، آشنا یا غریبه، را دیده باشیم؟ بدون این‌که شکست و پیروزی را تجربه کرده باشیم؟ آدم چگونه می‌تواند بدون این‌که راهی را رفته باشد خودش یا دیگران را راهنمایی کند؟ برای همین است که شاید عده‌ای همیشه در سفرند یا گاهی که سراغ‌شان را می‌گیریم از جغرافیای دیگری جواب‌مان را می‌دهند. این گروه حالا دیگر من را یاد قمر می‌اندازند. این‌که مدام در سفر بودن، برای عده‌ای، نه بخشی از زندگی، بلکه خودِ زندگی است.

قمر در *سفر به سرزمین‌های غریب* آن‌قدر سفر می‌کند که سفر می‌شود بخشی از وجودش. اما او ویژگی مهم دیگری هم دارد؛ چیزی که باعث می‌شود چند بار از مرگ نجات پیدا کند. او می‌تواند قصه بگوید. می‌تواند همه را سرگرم کند. قصه مهم‌ترین سلاح قمر است؛ چیزی که می‌تواند هم راهزن‌ها را جذب کند و هم ملکه‌ها و پادشاهان را. او همه را با قصه آرام می‌کند و به دنیای خودش می‌کشاند.

شیرینی داستان قمر این است که یک لحظه هم از حرکت و تلاش برای تحقق آرزوهایش دست نمی‌کشد. او منتظر بهتر شدنِ شرایط نمی‌نشیند، منتظر کسی نمی‌ماند. او، به جای این‌که یک گوشه بنشیند و غصه‌ی دوریِ عزیزانش را بخورد یا سال‌های عمرش را در انتظارِ روزهای بهتر بگذراند، سفر و تماشای جهان و و حرکت را انتخاب می‌کند.

در مقام مترجم، قدران زحمات خانم بتول فیروزان هستم که با نکته‌بینی و سعه‌ی صدر کژی‌ها و غلط‌های ترجمه را گوشزد کرد و مهربانانه تا انتهای کار همراهی‌ام کرد. همچنین، قدردان خانم الهام شوشتری‌زاده که زحمت مقابله‌ی متن اصلی با نسخه فارسی را کشید. علاوه‌براین، سپاس‌دارِ حمایت‌های بی‌دریغ و دلگرم‌کننده‌ی مدیر محترم نشر اطراف، خانم نفیسه مرشدزاده، هستم که مسیری تازه پیش رویم گشود.

قاسم فتحی
مهر ۱۴۰۱